

## فارقلیط کیست؟

مرحوم فخرالاسلام، مؤلف کتاب «آئیس‌الاعلام»، ابتدا یکی از کشیش‌های بزرگ و معروف مسیحی بود، اما پس از مدتی بی به حقانیت اسلام برد و چون مردی آزاده بود، مسلمان شد و چند کتاب نیز در رد مسیحیت و یهود نوشت.

او مقدّمات مسلمان شدن خود را چنین تعریف می‌کرد: وطن من ایران (ارومیه) است، پدранم همگی کشیش و از علمای مسیحی بودند.

از ابتدای جوانی، شوق تحصیل علوم دینی را داشتم، بنابراین سرگرم علوم دینی شدم و کم‌کم مدارج علمی را طی کردم، تا اینکه کوچ کرده و خود را به کلاس درس استاد بزرگ مسیحی رساندم.

در مجلس درس او چهارصد نفر شرکت داشتند و من در میانشان از هوش و استعداد بیشتری برخوردار بودم، به همین دلیل مورد علاقه استاد بزرگ مسیحی شدم، به‌طوری که تنها کسی بودم که اجازه ورود به حرم استاد را داشتم. روزی به مجلس درس استاد بزرگ مسیحی رفتم، او نیامده بود، گفتند امروز استاد مریض است و نمی‌آید، شاگردان، خودشان بحث می‌کردند.

صحبت راجع به کلمه «فارقلیط» بود که این لفظ در «تجیل» آمده است، هر کس آن را طوری معنی می‌کرد و چیزی می‌گفت.

من به دیدن استاد رفتم، او در بستر افتاده بود، گفتم: به مجلس درس رفتم، شما نیامده بودید، از این رو به دیدنتان آمدم.

استاد پرسید: در نبودن من هم، مباحثه برقرار بود؟ گفتم: آری، در مورد کلمه فارقلیط بحث می‌کردیم عده‌ای می‌گفتند به معنی تسلیت‌دهنده است، حضرت عیسی فرموده است: «من می‌روم و پس از من فارقلیط می‌آید».

استاد گفت: هیهات، هیچ‌کس خبر از معنی آن ندارد. تا این جمله را گفتم، من که شفته جمال بودم، دامنش را گرفتم و از او خواستم که معنی این کلمه را به من بگوید. او گفت: صلاح نیست، زیرا اظهار معنی آن برای تو و من ضرر دارد. من اصرار کردم و او را سوگند دادم، پاسخ داد: من این کلمه را به تو می‌گویم، به شرطی که تا وقتی من زنده‌ام آن را فاش نکنی.

من پذیرفتم. او گفت: این کلید را بردار و آن جعبه را باز کن، در آن، جعبه‌ای قرار دارد، آن را هم باز کن، در آن کتابی به زبان «سریانی» وجود دارد که هزاران سال قبل نوشته شده است؛ وقتی کتاب را برداشتم، گفتم: فلان صفحه را بیاور، آن صفحه را پیدا کردم، دیدم راجع به کلمه فارقلیط بحث کرده است و گوشه‌ای نوشته: «فارقلیط همان حضرت محمد(ص) است.» پرسیدم: این محمد(ص) کیست؟ استاد پاسخ داد: همان کسی که مسلمانان او را پیامبر می‌دانند.

گفتم: پس مسلمانان بر حق هستند؟ گفت: آری

پرسیدم: پس چرا شما حق را ظاهر نمی‌کنید؟ استاد بزرگ مسیحی گفت: افسوس که من در آخر عمرم به این راه پی بردم، اما اگر آن را اظهار کنم، حکومت مرا می‌کشد، به هر کجا روم، حتی در میان مسلمان‌ها حکومت مرا پیدا می‌کند و به قتل می‌رساند، صلاح من سکوت است، ولی تو جوان هستی، می‌توانی فرار کنی و بروی.

دستش را بوسیدم و از او خداحافظی کرده و همان روز به راه افتادم، تا اینکه وارد شهر شام شدم، لطف خدا شامل حال من شد، مرا به یکی از علمای شیعه معرفی کرد.

به دست او اسلام آوردم و صرف و نحو و منطق و معانی بیان را خواندم، سپس به نجف اشرف رفتم و خدمت «سیدکاظم بزّدی» و «آخوند خراسانی» به مرحله اجتهاد رسیدم، پس از آن برای زیارت آرامگاه حضرت امام (رضاع) به ایران رفتم. به تهران خیردار شدم که مسیحیان نژاد است کتاب در رد اسلام نوشته‌اند، خداوند به من توفیق داد که چند کتاب در رد آنها بنویسم و تهمت‌هایشان را پاسخ دهم.

مرحوم فخرالاسلام، بیست جلد کتاب با بیانی شیرین و لذت‌بخش نوشته است. به‌راستی که این تایید الهی در نصرت اسلام است که یک نفر همه تبلیغات مخالفان را باطل کند.

\* تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۴۹، با ویرایش

## هم سطحی در معاشرت

انسان‌ها از نظر فهم و ادراک در یک سطح نیستند؛ چنان‌که از نظر مالی در یک سطح نیستند. بنابراین، در معاشرت‌ها و ازدواج‌ها و امور دیگر اجتماعی لازم است تا انسان با «کفو» و هم‌سطح خویش ارتباط داشته باشد.

تفاوت‌هایی از جنس تفاوت‌های مالی می‌تواند عزت انسان مومن را مخدوش سازد. بنابراین، بهتر است تا در معاشرت‌ها و نیز سفرها کسانی را به عنوان همراه و همسفر انتخاب کنیم که هم‌سطح کسانی باشند. این گونه انتخاب در دوستان و همسفران به ما کمک می‌کند تا هم، حرف یکدیگر را فهمیده و تعاملات بهتری داشته باشیم و هم بتوانیم به دور از هرگونه خوارِی، با عزت تمام زندگی کرده و از مکارم اخلاقی یکدیگر سود بریم و کرامت خویش و دیگران را حفظ کنیم. که بسیار مهم و اساسی در قرآن و اسلام است.

امام صادق(ع) می‌فرماید: همسفرانی برگزینید که دخل و خرجشان با شما همسانی داشته باشد تا خوار نشوید. (الکافی، ج۴، ص ۲۸۷)

اگر کسانی از نظر مالی وضعیت بهتری دارند، می‌بایست به گونه‌ای عمل نکنند که موجب خوارِی همراهان و همسفران شود. زیرا با این عمل، ما همه را به خود می‌انگیزیم (و این کار تاجیه شخصی می‌گوید؛ ما یک گروه بیست نفری بودیم که به حج می‌رفتیم، هرچند فرصتی که برای استراحت توقف می‌کردیم، گوسفندی از پَول خودم خریده بودیم می‌کردم و کباب تهیه نموده، به همه دوستان می‌دادم، ولی همیشه کلام(ع) از امان باشنند خبردار شد، این عمل را تقییح کرد و فرمود: چون دیگران از نظر مالی نمی‌توانند مانند تو این چنین پذیرایی کنند، قهراً در خود احساس ضعف و حقارت می‌کنند و این عمل پیش از آنکه روح سخاوت تو را شکوفا کند همراهات را خوار می‌سازد. (بخارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۲)

امام باقر(ع)می‌فرماید: «إِذا صحبت فاصحب نحوک و لا تصحب من یکفیک فإنّ ذلک مدلّة للؤمنن؛ با شخصی همانند خود دوستی کن و با کسانی که مخارج تو را می‌دهند، همراه نباش؛ زیرا با این عمل، مؤمن خوار و اسیرگونه می‌شود.» (بخارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۸)

و در روایت دیگر امام صادق(ع) فرمودند: «اصحب مملک، با شخصی مثل خودت همراه باش.» (همان، ج ۷۶، ص ۲۶۹) بنابراین، در حضر و سفر اگر گروهی با هم هستند، بهتر است تا تانگی هم کیسه شوند و هر یک دانگ خود را ببردارند تا موجب خوارِی و ذلت هم‌دیگر نشوند.

مقاله پیش روی نگاهی است تاریخی به ظهور، طرز تفکر، عقائد و عملکرد جریانات درون دینی که با شعارها و نمادهای به‌ظاهر دینی در میان امت اسلامی در طول تاریخ اسلام ایجاد شده‌اند. این جریانات به ظاهر اعتقادی، با هویت سیاسی و معرفتی دقیق یافته اما خسرات جبران‌ناپذیری به دین اسلام و امت اسلامی وارد کرده‌اند. منافعین صدر اسلام، ماجرای خونین کربلا، ظهور امویان و عباسیان، فرق ضاله بهائیت و بابیت، وهابیت، گروه‌های تروریستی طالبان و القاعده و داعش، فرقه‌های مدعی عرفان مانند دراویش و حلقه از جمله این جریانات انحرافی هستند که با رنگ و لعاب دینی به بدعت‌گذاری و انحراف در جوامع اسلامی پرداختند که باز خوانی گزارش‌گونه پیرامون آنها روشنگری بیشتر مردم به‌خصوص نسل جوان را موجب خواهد شد.

بخش نخست این مطلب از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.
\* \* \*

پس از ارتحال رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جامعه اسلامی شاهد حوادثی بود که عموماً تحت عنوان دین و شعارهای دینی بروز می‌کردند. جریان نق و تقاظر به دینداری و دینمداری از همان زمان ایشان به جهت مصلحت‌اندیشی‌های شخصی و متعصبانه در میان امت اسلامی نفوذ کرده و ضربات زیادی هم وارد ساخت که البته با نزول وحی و افشای توطئه آنان توسط پیامبر اسلام ختن می‌شد. مواردی مانند: «توطئه و تصمیم گروهی از منافقان درباره اخراج پیامبر و مسلمانان از مدینه»<sup>(۱)</sup>، «توطئه

منافقان علیه پیامبر با تشکیل جلسات سَری و شبانه»<sup>(۲)</sup>، «توطئه ترور ایشان از ناحیه منافقان در عقبه هنگام بازگشت از تبوک»<sup>(۳)</sup> و نمونه‌های دیگر از آن دسته‌اند. این موارد به‌صورت مخفی برنامه‌ریزی میشد و نشانه‌ای هم در ظاهر وجود نداشت. اما برخی دیگر از اقدامات خیانتکارانه و غرض‌ورزانه گروهی که در میان امت اسلامی با داعیه دین و ظاهرسازی دینی – که در این مقاله شعارهای دینی نامیده می‌شوند – توسط همین منافقین طراحی و عملیاتی می‌شدند، باعث خسارت‌های جبران‌ناپذیری در بدنه جامعه دینی شد که تا زمان حاضر هم ترمیم نیافته و همواره سدّ بزرگی در مسیر اسلام ناب و تمدن اسلامی قرار گرفته است. در این نوشتار به نمونه‌هایی در تاریخ اسلام اشاره خواهد شد که گروه‌ها و جریاناتی با

شعار «حسبنا کتاب الله»

و کم شدن حساسیت‌ها در برابر رفتارهای خلاف شرع که عمدتاً از روی ناآگاهی بود، بر حدت و شدت آن افزوده بود.

سسیقیفه آغاز انحراف: با وجود آنکه رسول خدا(ص) در غدریخم تکلیف است را از بابت جانیشینی پس از خود مشخص کرده و به امامت حضرت علی(ع) تصریح نموده بود اما به محض ارتحال آن حضرت، عده‌ای با شعارهای انحرافی دینی در سقیفه گرد آمدند و روند تداوم رسالت را با چالش مواجه کردند. آنان با شعارهای به ظاهر دینی، امامت و جانشینی امام‌علی(ع) را زیر سوال بردند و راه را بر انحرافات و بدعت‌گذاری‌های بعدی هموار نمودند.

معاویه ابن ابی‌سفیان؛ او نخستین خلیفه اموی است.معاویه در دوره خلیفه دوم، به ولایت شام منصوب شد. برخی مورخان از ستامع دینیّه نسبت به معاویه اظهار شگفتی کرده‌اند.<sup>(۴)</sup> معاویه فردی به‌شدت ریاست‌طلب و دنیاگرا بود و با این هدف از هیچ توطئه و مخالفتی نسبت به مقدمات و اساس دین هرچند به‌طور غیرملموس دریغ نمی‌کرد.

خلیفه دوم تمام شامات را به معاویه سپرد<sup>(۵)</sup> معاویه خودش می‌گفت: به خدا سوگند که او تنها به منزلی که نزد خلیفه داشت این چنین بر مردم تسلط یافت.<sup>(۶)</sup>

خلیفه سوم در برابر اعتراضاتی که نسبت به معاویه می‌شد می‌گفت: چگونه او را عزل کنم در حالی که عمر او را نصب کرده است.<sup>(۷)</sup>

حسن بصری می‌گوید: معاویه از همان زمان

انسان را به‌وجود آورد اینان از روی حقیقت اسلام نیابودند.اسلامشان از روی ترس بود و کفر را در درون خود پنهان داشتند و چون یار و یاور یافتند آن را ظاهر نمودند»<sup>(۸)</sup>

عدم بصیرت و فقدان مبنای محکم اعتقادی باعث شد شعارهای به ظاهر دینی معاویه، خواص و عوام را فریب داده و آنان را از حقیقت دور کند. «ربیع بنخثیم» قساری قرآن و از زهاد ثمانیه از جمله آن خواصی بود که پس از قرآن به سرتیزه کردن معاویه در جنگ با او به‌تردید افتاد. او هنگام جنگ صفین، با گروهی از قاریان به محضر امام علی آمد و گفت: «ما با وجود شناخت فضل و برتری تو، با اینن حال در جنگ با معاویه‌تردید داریم و از طرفی تو و مسلمانان از جنگ با مشرکان بی‌نیاز نیستید. پس ما را به یکی از این مرزها بگمار تا در آنجا بجنگیم». امام علی(ع) هم او را به فرماندهی گروهی از قاریان گماشت و آنها را به اطراف قزوین و ری فرستاد.<sup>(۹)</sup>

اما معاویه در واری این شعارهای عوام‌فریبانه، از تفسیر و تاولیل صحیح آیات قرآن شهادت می‌کند تا مردم در جهل مانده و راه برای خودکامگی‌های او هموار بمانند. او صراحتاً از ابن‌عباس خواست از تاولیل آیات قرآن به گونه‌ای که به نفع اهل‌بیت پیامبر باشد، بهره‌یزد یا آن‌گونه تفسیر را مخفیانه نقل کند.<sup>(۱۰)</sup>

گسترش جبرگرایی در زمان معاویه جنایاتسی مانند غصب خلافت، جنگ با امیرالمومنین(ع)، به شهادت رساندن صحابیان بزرگی نظیر عمار بن یاسر و حجر بن عدی،

ضددینی متعددی هم بود، خود را در مرتبه بالاتری از معرفت و اعتقاد به خداوند نشان دهند.

بنی‌امیه با اراده و تقدیر الهی برسر کار آمده‌اند.

خود را مجبور به جبر الهی معرفی می‌کردند تا به تمام رفتارها و اقداماتشان رنگ و بوی الهی بدهند.

همگان باید در برابر قضا و قدر الهی تسلیم شوند.

هرگونه اعتراض به مفاسد و انحرافات، طغیان و عصیان در برابر مقدرات خداوندی است و محکوم به خروج از دین.

با این دستاویز مسئولیت هرگونه کشت و واکتش اجتماعی را از خود نفی کنند.

از این رو معاویه و جانشینان وی جبرگرایی را در شام گسترش دادند و از آن پس، عقیده به جبر مذهب توده مردم شد.<sup>(۱۱)</sup>

**کربلا؛ شعارها برای ذبح شاعر:** کربلا محصل سسیقیفه بود و نوادگان اهل سقیفه در کربلا فرزند رسول خدا را به بهانه عدم بیعت بایزید و خروج از دین و با شعارهای به ظاهر دینی به طرز فجیحی به شهادت رساندند و خاندان وی را به اسارت گرفتند.

یزید در نامه‌ای به ولید بن عتبه عامل مدینه برای اخذ بیعت از امام حسین(ع) و برخی دیگر، خود را امیرالمؤمنین توصیف کرد.<sup>(۱۲)</sup> بنابراین بیعت نکردن با امیرالمومنین که هردو وصف برای منصب الهی(نبوت و امامت) و یک عنوان



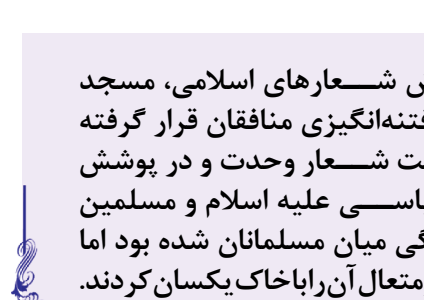
مهدی جبرانیلی تبریزی

بخش اول

مسموم کردن و شهادت امام حسین(ع) و بسترسازی وقوع واقعه عاشورا و شهادت امام حسین(ع) در سایه این شعارها رقم خوردند.<sup>(۱۳)</sup> آنها برای توجیه این جنایات نیاز به پشتوانه اعتقادی و کلامی داشتند تا عامه مردم را در برابر آنها مجاب کنند. در همین دلیل جبرگرایی را در جامعه رواج دادند. ایام خلافت امویان را نخستین عصری می‌دانند که مسائل مربوط به اختیار انسان و قضا و قدر الهی و نقش مشیت الهی در سرنوشت انسان به‌صورت گسترده در جهان اسلام مطرح شد.<sup>(۱۴)</sup>

جبریه با اینکه در آغاز عقیده‌ای صرفاً دینی بود، اما خیلی زود رنگ سیاسی گرفت. امویان، که آن را با روش سیاسی خود سازگار یافتند، به تبلیغ آن پرداختند. به روایتی، معاویه بن ابی‌سفیان اولین کسی بود که اعلان جبرکردن روزی در شام بر منبرگفت که «من فقط خازنی از خزان خدا هستم؛ به کسی که داده است می‌دهم و از کسی که منع کرده است منع می‌کنم». پس از معاویه، جانشینان او عقیده به جبر و رواج آن را دنبال کردند، زیرا این عقیده اعمال ناشایست آنان را توجیه می‌کرد. آنان، به یاری همفکران خود، با استناد به برخی آیات قرآن و احادیث دینی که ظاهرشان مؤید جبر است، به مسلمانان تلقین می‌کردند که تمام اعمال انسان و همه حوادث و پیشامدها، از جمله حکومت و خلافت آنها، از پیش مقدر شده و اراده خداوند بر آن تعلق گرفته است و بنابراین، از آن گریزی نیست و باید آن را بپذیرفت و دم نزد.

پس از ماجرای عاشورا اسرای اهل‌بیت را به کاخ ابن‌زیاد بردند، ابن‌زیاد شروع به سخن گفتن کرد و به حضرت زینب(س) عرض کرد: «کَيْفَ رَأَيْتَ ضَعْفَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ نَيْتِكَ»(دیدی خدا اجازه ولی او یا حاکم شرع جایز نیست. بنابراین جمله شمات‌انگیز غیر از اینکه می‌خواست عجز و ناتوانی حضرت زینب را به رخ ایشان بکشد و ایشان را به ناله و فریاد وادارد، اما انتساب آن اتفاقات به خداوند، آن هم در مورد اهل‌بیت شعاری بود از جنس ایمان و اعتقاد که نباید از اثرات آن به سادگی چشم پوشید.



۱۷. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۵ تا ۱۶.
۱۸. مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۵۵.
۱۹. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۶.
۲۰. امالی شیخ مفید، ص ۸۲.
۲۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۱؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۱۹۵.
۲۲. نهج‌البلاغه، نامه ۱۶.
۲۳. وقعة صفین، ص ۱۱۵؛ الانبیا الطوال، ص ۱۶۵.
۲۴. احتیاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴.
۲۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳.
۲۶. فضل‌الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۴۳.
۲۷. http://www.wikipedia.org/index.php، دایرةالمعارف
۱۲. أنساب‌الانراف، ج ۵، ص ۵۵۰.
۱۳. تنبیه دلائل‌البیوه، ص ۹۳.
۱۴. تاریخ‌الانصار، ج ۲، ص ۱۹؛ تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين، صص ۴۵۰-۴۵۱.
۱۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۸۷.
۱۶. دایمی مومنین به اعتبار اینکه خواهرشان ام‌حبیبه همسر پیامبر بوده است.
۲۲. غفنامه کربلا، ص ۱۸۱.

### معارف

صفحه ۸

سه‌شنبه ۲۷ آبان ۱۳۹۹

اول ربیع‌الثانی ۱۴۴۲ – شماره ۲۲۶۱۲



**قال الامام علی(ع): «لا ایمان و العقل اخوان توامان و رفیقان لایفتقران».**

امام علی(ع) فرمود: ایمان و عقل دو برادر همزاد و جدانشدنی و رفیقان تفکیک‌ناپذیر هستند.<sup>(۱)</sup>



**پاسخ به پرسش اعتقادی در بحبوحه جنگ**

شیخ صدوق روایت می‌کند که در روز جنگ جمل، مردی یادینشین نزد امام علی(ع) آمد و گفت: ای امیرمومنان! آیا تو می‌گویی که خدا یکی است؟ این پرسش که هیچ سختی‌نی با آن شرایط جنگی نداشت دیگر یاران امام علی(ع) را خشمگین و عصبانی کرد و صدایشان از هر سو به عنوان اعتراض به او بلند شد، حضرت چون یادینشین را در میان حمله و اعتراض جنگجویان دید، با سخنی تاریخی و پندی بزرگ و آموزنده آن را جبران کرد و به دقت از اهمیت مباحث اعتقادی پرده برداشت و فرمود: او را رها کنید، به راستی آنچه یادینشین از ما می‌پلبد، همان است که ما از این گروه (جملیان) می‌خواهیم، سپس امام علی(ع) صورت به سمت یادینشین برگرداند و با کمال آرامش چنین پاسخ گفت: ای یادینشین، سخن در اینکه خداوند یکی است، چهار صورت دارد: دو صورت آن، برای خدا روا نیست، و دو صورت دیگرش برای خداوند ثابت است. آنگاه امام این چهار صورت را یکی یکی توضیح داد.<sup>(۱)</sup>

۱- الخصال، ج ۲، ص ۱



**عدم جایگزینی تفکر به‌جای عقیده**

پرسش:
**آیا به صرف اینکه عقیده یک نوع جزمیت در ذهن انسان ایجاد می‌کند می‌توان آن را از حیله نظری و شناختی حذف کرد و بجای آن تفکر را جایگزین کرد؟**

**مفهوم عقیده**
واژه عقیده از مصدر «عقد» گرفته شده که به معنای استوار کردن و بستن (پیوند) است. پیوند چیزی با چیز دیگر و ممکن است حقیقی و مادی باشد (مانند پیوند زن جوانه با شاخه درختی به شاخه درخت دیگر) و ممکن است مجازی و معنوی باشد (مانند ازدواج زن و مرد که به واسطه عقد ازدواج یکی به دیگری پیوند می‌خورد). براین پایه، عقیده عبارت است از چیزی که به ذهن، روح و فکر انسان گره می‌خورد. آنگاه که ذهن آدمی می‌پذیرد که زمین به دور خورشید می‌چرخد و یا خورشید به دور زمین می‌چرخد، و یا که هنگامی که خورشید که خون در بدن گردش می‌کند یا نمی‌کند، یا می‌پذیرد که هستی خالقی دارد و یا نمی‌پذیرد، یا می‌پذیرد که انسان پس از مرگ زنده می‌شود و یا نمی‌پذیرد، پذیرش هر نظریه‌ای، خواه درست یا نادرست، به معنای بستن و گره زدن آن نظریه به ذهن و استوار کردن این پیوند است. این پیوند «عقد» و آن نظریه «عقیده» نامیده می‌شود.

**نقش عقیده در حیات فردی و اجتماعی انسان**
عقاید انسان اساس و پایه تمام جهت‌گیری‌های او در زندگی به حساب می‌آید، و براین اساس عقیده نقش بسزایی در زندگی فردی و اجتماعی دارد. چنانکه خداوند سبحان می‌فرماید: *حال اگر بعمل علی‌شاکلانه*، ای پیامبر بگو هر کس برحسب ساختار (عقیدی که مجموع باورهای ذهنی و قلبی خود است) عمل می‌کند. (اسراء-۸۴) از این رو عقاید، شخصیت درونی و حقیقت وجودی انسان را می‌سازد، و همین باورها او به سمت عمل و یا می‌دارد و وحی او را به آن نسان می‌دهد. حال اگر عقیده درست و سازگار و واقعیت باشد، راه زندگی انسان درست خواهد بود، و اگر عقیده نادرست و باطل باشد، راه زندگی جز به تباهی نمی‌انجامد. بدین جهت اسلام بیش از هر چیز به تصحیح باورها اهتمام دارد و حقیقتاً نمی‌توان از مکتبی سراغ گرفت که بیش از اسلام بر نقش و ارزش عقیده تأکید ورزد. در اسلام عقیده معیار سنجش تمام رفتارها جز رفتارهای شایسته است، زیرا رفتارهای شایسته نیز اگر از عقیده درست و به حق برخیزند و با تردید و انکار خدای متعال همراه باشند ارزشمند نخواهد بود. امام باقر(ع) می‌فرماید: «لا ینفع عمل الشک و الجود و عمل» (هیچ عمل و رفتاری با تردید و افکار سودمند نخواهد بود. (الکافی، ج ۲، ص ۴۰۰)

معنای این سخن آن است که درستی عمل و فایده و نقش آن در تکامل و رشد انسانی، به درستی عقیده انجام دهنده آن وابسته است. از این رو اگر در انسان عقیده درست شکل نگیرد، و منکر حقیقت شود، یا در حقیقت شک و تردید بورزد، ممکن نیست تفکری که از چنین عقیده‌ای برمی‌آید، سالم و نافع باشد. زیرا عقیده انگیزه عمل را می‌سازد و عمل را جهت‌دار می‌کند، و این انگیزه و جهت‌گیری است که مفهوم عمل و شایستگی و عدم شایستگی آن را تعیین می‌کند. از همین رو برحسب اعتقادات اسلامی پس از مرگ نخستین پرش‌ها از انسان از عقاید و باورهای او است. از اعتقاد و ایمان به خدا، دین و امام و...

**عدم جایگزینی تفکر به‌جای اعتقاد**
اینکه ما اعتقادی را که از علم نبع گرفته‌اند باشد و یا حالت جزمیت و پیوند مستحکم با ذهن انسان یک نوع جرمود را بوجود آورده باشد و جنبه تقدس هم پیدا کرده باشد، آفت پیشرفت انسان و جامعه به حساب آوریم و راه حل از بین بردن آن را حذف عقیده از ساحت نظری و شناختی انسان و جایگزین کردن تفکر بجای آن ارائه دهیم، با مبانی عقلی، قرآنی و روایی تطبیق ندارد، زیرا آموزه‌های اسلام چنین اعتقادی را از اساس باطل می‌داند و اعتقادات مبتنی بر تفکر، تفکر و تفعل و براهین راه نجات و سعادت دنیا و آخرت انسان مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین صرف وجود اعتقادات متجربانه، داعشی و تکفیری دلیل نمی‌شود که ما مطلق اعتقادات را نفی کنیم و بجای آن تفکر و من فکر می‌کنم را جایگزین کنیم. حال اگر این راه حل (جایگزینی تفکر بجای اعتقاد) را بپذیریم، نتیجه و خروجی تفکر چگونه خود را در ساحت رفتاری انسان نشان می‌دهد؟ آیا دستاورد فکر دگر انسان نباید تبدیل به باور و اعتقاد ذهنی و قلبی شود تا در عمل بتواند آثار خود را نشان دهد؟ بنابراین انسان ابتدا می‌اندیشد و سپس اعتقاد و باور ذهنی و قلبی او شکل می‌گیرد و بعد در ساحت رفتاری او نتایج تفکرش ظاهر و محقق می‌گردد.



**حیات یک ملت در پرتو خودباوری است**
(بدان ای سالک راه خدا!) وقتی یک ملتی عقیده که سرنوشتش به دست خودش است، سرنوشت او را عمل خودش تعیین می‌کند، آن وقت متوجه عمل و نیروی خودش می‌شود، متوجه اینکه هیچ‌چیز به درد نمی‌خورد مگر عمل و نیروی من است که به صرف فعالیت و سعی می‌شود. این خودش عامل بزرگی است برای حیات (یک ملت)... این چقدر به انسان اعتماد به نفس می‌دهد، چقدر انسان را متکی به نیروی خودش می‌کند! از جمله تعلیمات اسلام در (هه نام صدر اسلام کم و بیش آسیب دید و هرچه گذشت این آسیب زیاتر شد (که تنها انسان صلح بلکه زیاتر هم شد) همین مسئله است(۱).

۱- احیای تفکر اسلامی، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۳۵